

The Relationship between Subject and Structure and Rethinking in Contemporary Iran Identity Discourses: From the Constitutional Revolution (Mashrouh) to the Islamic Republic

Vida Yaghouti*

Majid Tavassoli Roknabadi , Aliashraf Nazari*****

Abstract

Sense of belonging and identity in the context of "national identity" is a reflection of the transformations that took place in the modern era. Identity is understood as the influence of relationships between us and others. Identity needs difference to explain and establish its behavioral patterns, and in the continuation of each identity discourse, it transforms differences into an "other" or "outsider" in order to defend its scope and boundaries. In Iran, the Constitutional Revolution can be considered the starting point for the emergence of modern identity discourses in the social and political spheres. Therefore, the application of the concept of identity emerges in this period and its effects can be seen in all political and social events that took place in Iran. The main question of the present paper is: What has been the relationship between the subject and the discourse

* PhD Student in Political Science, Faculty of Law, Theology and Political and Science, Research Sciences Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran, v.yaghooti@yahoo.com

** Associate Professor, Department of Political Science, Faculty of Law, Theology and Political and Science, Research Sciences Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran (Corresponding Author), tavasoli@gmail.com

*** Associate Professor of Political Science, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran, aashraf@ut.ac.ir

Date received: 05/06/2021, Date of acceptance: 12/11/2021



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

structures in the identity discourse of contemporary Iran? The hypothesis is that the subject and the identity are meaningful under the influence of the structure power from the Constitution to the Islamic Republic, so that in each period we see the subject weakening and disappearing, while over the last two decades, the role of the structure has gradually it become less and less. Importantly, in this period, subjects have a more active and serious role as carriers of identity. The innovative thesis of the present article is that in the last two decades, for the first time in the history of contemporary Iran, we have witnessed a decrease in the role of structures and strength of the role of the "personal subject" (in Touraine's words). The method of data collection in the present study is documentation and data collection tool is taking notes from original sources.

Keywords: Discourse, Identity, Subject, Structure, Constitution, Islamic Republic.

نسبت سوژه و ساختار و بازاندیشی در گفتمان‌های هویتی در ایران معاصر: از مشروطه تا جمهوری اسلامی

ویدا یاقوتی*

مجید توسلی رکن‌آبادی**، علی اشرف نظری***

چکیده

شکل‌گیری احساس تعلق و هویت‌یابی در چهارچوب «هویت ملی»، بازتاب تحولاتی است که در دوران مدرن سربرآورد. هویت به عنوان تأثیر و تأثراتی از روابط، از طریق بیان تفاوت‌ها معنا می‌یابد. اگر این تفاوت‌ها وجود نداشت، ما نمی‌توانستیم به طور متمایز و همبسته موجودیت یابیم. هویت برای تبیین و استقرار الگوهای رفتاری خود نیازمند تفاوت است و در ادامه هر گفتمان هویتی، تفاوت‌ها را به یک «دیگری» یا «غیرخودی» تبدیل می‌کند تا از قطعیت و مسلمات خود دفاع کند. در ایران نیز انقلاب مشروطه را می‌توان نقطه آغازین ظهور گفتمان‌های مدرن در حوزه اجتماعی و سیاسی دانست. بنابراین، کاربردی‌شدن مفهوم هویت در این دوره ظهور می‌یابد و آثار آن را نیز در تمامی رخدادهای سیاسی و اجتماعی، که در ایران رخ داده، می‌توان مشاهده کرد. پرسش اصلی مقاله این است: نسبت سوژه و ساختارهای گفتمانی در گفتمان هویتی ایران معاصر چگونه بوده است؟ استدلال مطرح‌شده آن است که سوژه و هویت

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات، و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، v.yaghooti@yahoo.com

** دانشیار علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات، و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی (نویسنده مسئول)، تهران، ایران، tavasoli@gmail.com

*** دانشیار علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران، aashraf@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۲۱



Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

تحت تأثیر ساختار قدرت از مشروطه تا جمهوری اسلامی معنا می‌یابند، به نحوی که در هر دوره شاهد تضعیف و به محاق رفتن سوژه هستیم، درحالی که ظرف حدود دو دهه اخیر، نقش ساختار به مرور کم‌رنگ می‌شود، در این دوره سوژه‌ها به عنوان حاملان هویت دارای نقش فعال‌تر و جدی‌تری هستند. تز نوآورانه مقاله حاضر این است که در این دو دهه اخیر، برای نخستین بار در تاریخ ایران معاصر، شاهد کاهش نقش ساختارها و نقش‌آفرینی «سوژه شخصی» (به تعبیر تورن، در مقام تحقق بخشی به آزادی و عهده‌دار مسئولیت سوژگی) هستیم؛ به نحوی که، یک گفتمان هویتی فراگیر و مورد اجماع در میان کنش‌گران اجتماعی وجود ندارد. روش گردآوری داده‌ها در پژوهش حاضر اسنادی و ابزار گردآوری داده‌ها، فیش‌برداری از منابع اصیل و دارای اعتبار علمی است.

کلیدواژه‌ها: گفتمان، هویت، سوژه، ساختار، مشروطه، جمهوری اسلامی.

۱. مقدمه

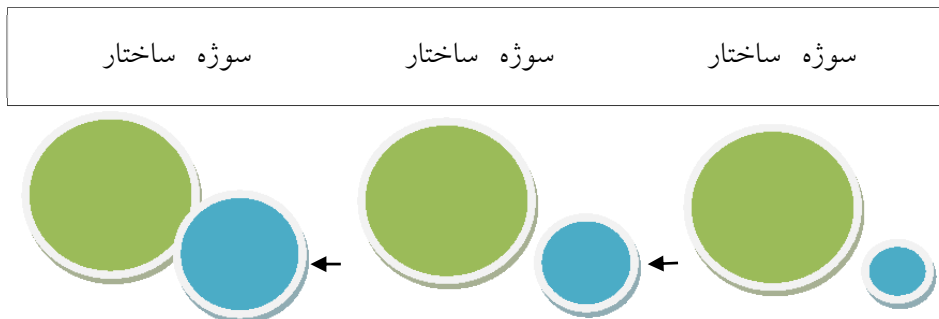
مقاله حاضر پژوهشی درباره تغییر گفتمان‌ها و در نتیجه تغییر در جهان فرهنگی و اجتماعی و سیاسی به عنوان شاکله‌های اصلی هویت است. نکته نوآورانه و محوری مقاله حاضر توجه به این واقعیت مهم نظری است که هر قدر از نظریه گفتمان به معنای فوکویی آن به سمت نظریه تحلیل گفتمان انتقادی (critical discourse analysis) و سپس روان‌شناسی گفتمان حرکت می‌کنیم، نگرش کاملاً ساختارگرایانه کم‌رنگ‌تر می‌شود و نقش سوژه پررنگ‌تر می‌شود. در واقع، اگر بخواهیم نسبت سوژه و ساختار را در نظریه‌های گفتمان به صورت مدرج نشان دهیم، به هر میزان که از نظریه گفتمان فوکو، ارنستو لاکلاو، و شانتال موف و تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف به سمت روان‌شناسی گفتمان می‌رویم، سوژه نقش فعال و سازنده‌تری بازی می‌کند. به نحوی که با قائل شدن به عاملیت سوژه، امکان تفسیر یا رمزگشایی متفاوت از آنچه را متن بر اساس آن رمزگزاری شده به سوژه می‌دهد. همچنین، می‌توان نسبت متعامل‌تر و سازنده‌تری بین این دو تصور کرد، به نحوی که تعیین‌کنندگی یکجانبه ساختار گفتمانی در نظریه گفتمان لاکلاو و موف، جای خود را به برهم‌کنشی / کناکش دو سویه سوژه و ساختار در روان‌شناسی گفتمان می‌دهد. این نکته از آن روی حائز اهمیت است که به هر میزان که از عصر مشروطه به عنوان نقطه عزیمت بحث حاضر به سمت گفتمان پهلوی اول و دوم و سپس جمهوری اسلامی حرکت می‌کنیم درمی‌یابیم که هر یک از این مقاطع صرفاً با بهره‌گیری از یک رویکرد گفتمانی قابل توضیح است، زیرا به تدریج، از نقش ساختار (دوگانگی‌های ساختاری

نسبت سوژه و ساختار و بازاندیشی در گفتمان‌های هویتی ... (ویدا یاقوتی و دیگران) ۱۵۷

چپ و راست به مثابه الگوهای ساختاری هویت‌یابی سیاسی) کاسته می‌شود و سوژه (بدن‌مندی سوژه در قالب نوع پوشش تا بازتولید الگوهای متفاوت جامعه‌پذیری) نقشی خلاقانه‌تر بر عهده می‌گیرد. چنانکه در سال‌های دهه ۱۳۹۰ ش شاهد سربرآوردن کنش‌های هویتی سوژه‌های فعال در قالب جنبش‌های جدید اجتماعی هستیم.

بنابراین، هنگامی که از گفتمان‌های هویتی مشروطه به سمت گفتمان‌های هویتی موجود در جامعه ایرانی نظر می‌افکنیم، شاهد هستیم که سوژه آرام‌آرام نقش پررنگ‌تری بازی می‌کند. هویت و هویت‌یابی در این معنا «برساخته‌ای اجتماعی» (social construction) است که در آن عاملان و کارگزاران اجتماعی با توسل به مؤلفه‌ها و عناصر هویت‌بخش خود، که ریشه در میراث دینی، تاریخی، فرهنگی، و اجتماعی آن‌ها دارد، به ترسیم ابعاد هویتی خویش می‌پردازند. تز نوآورانه مقاله حاضر این است که در این دو دهه اخیر، برای نخستین بار در تاریخ ایران معاصر، شاهد کاهش نقش ساختارها و نقش‌آفرینی «سوژه شخصی» (personal subject)، (به تعبیر آلن تورن، در مقام تحقق‌بخشی به آزادی و عهده‌دار مسئولیت سوژگی) هستیم؛ به نحوی که، یک گفتمان هویتی فراگیر و مورد اجماع در میان کنش‌گران اجتماعی وجود ندارد. ایده تورن در رابطه با «سوژه شخصی» و ارتباط میان سوژه‌ها نیازمند اقدامات حمایتی نهادی با هدف تأمین آزادی سوژه و تسهیل ارتباط میان آن‌ها در قالب «سیاست سوژه» (the politics of subject) به خصوص در حوزه‌های آموزشی است. تورن در تبیین مفهوم سوژه شخصی در کتاب *برابری و تفاوت* می‌نویسد: «این سوژه در مقام تحقق‌بخشی به آزادی قرار دارد و عهده‌دار مسئولیت سوژگی است. این تنها رویکردی است که با برگرفتن آن می‌توان در کنار هم در عین برابری و تفاوت زندگی کرد» (تورن ۱۳۹۸: ۴۷).

انسان‌ها به عنوان «سوژه شناسا»، به طور مداوم در حال ساختن و بازبینی مستمر هویت‌های خویش هستند و تلاش می‌کنند تا به ارتقای نحوه بودن و هویت‌یابی خویش یاری رسانند (Connolly 2002: 12-15). البته باید در این رابطه جانب احتیاط را نگه داشت و متأثر از مفروضات فلسفی نظریه گفتمان، همچنان نقش ساختار را به نحوی مؤثر در نظر داشت (بنگرید به یورگنسن و فیلیپس ۱۳۸۹).



شکل ۱. مناسبات سوژه و ساختار

بنابراین، ما برای مطالعه این تحولات، فراتر از رویکردهای موجود در باب هویت، رویکردی متفاوت را برای هر دوره مشخص به کار می‌بندیم و متوجه می‌شویم به مرور سوژه‌ها عملاً خودشان حامل هویت‌اند، سوژه‌های منفردی که هر کدام ادعای هویت‌های متفاوت یا حتی هویت‌های متعارض دارند.

۲. پیشینه پژوهش

ماریان یورگنسن و لوئیز فیلیپس (۱۳۸۹) در کتاب *نظریه و روش در تحلیل گفتمان* به نحوی بنیادین رویکردهای گفتمانی را به صورت نظری موردنظر قرار داده‌اند. درک مفهوم گفتمان در روایت‌های فوکویی، لاکلاو، موف، فرکلاف، میشل پشو، ونداک، و روث ووداک در قالب رویکردهای سه‌گانه نظریه گفتمان ارنستو لاکلاو و شانتال موف و تحلیل گفتمان انتقادی و روان‌شناسی گفتمان محور اصلی بحث در این کتاب است. در کتاب *گفتمان، پادگفتمان، و سیاست* اثر محمدرضا تاجیک (۱۳۸۳)، عضو هیئت‌علمی دانشگاه شهید بهشتی، نیز متن سخنرانی‌های او در محل مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی درباره مسائل فکری جامعه با این موضوعات و عناوین گردآوری شده است: «گفتمان، سیاست، و اجتماع»، «پسامارکسیسم: گفتمان یا پادگفتمان؟»، «گفتمان، پادگفتمان، و قدرت»، «عدم قطعیت و ارجحیت سیاست»، «مدرنیسم، پسامدرنیسم، و معمای هویت»، «شورش دانش‌های تحت انقیاد»، «فن‌سالاری مستبدانه»، «پادگفتمان‌های رهایی»، «هترو توپیا و سیمیا»، «گفتمان‌های سیاسی کلام‌محور»، «اصلاحات: گفتمان یا پادگفتمان»، «مردم‌سالاری دینی: به سوی یک گفتمان مسلط»، «حکومت‌های دینی حداکثری واقعاً موجود و دردسرهايشان»، «دانشجوی ایرانی و جنبش دانشجویان ۱۹۶۸» و «بی‌طرف‌ها ساخته می‌شوند». با این حال در اثر فوق هیچ‌گونه تحلیلی در

نسبت سوژه و ساختار و بازاندیشی در گفتمان‌های هویتی ... (ویدا یاقوتی و دیگران) ۱۵۹

زمینه نسبت‌سنجی سوژه و ساختار گفتمانی با استفاده از رویکردهای تلفیقی مد نظر ما ارائه نشده است. نورمن فرکلاف (۱۹۹۵) در کتاب *تحلیل گفتمان انتقادی* می‌کوشد به بررسی و تحلیل گفتمان در سطحی فراتر از جمله پردازد تا هم جنبه‌های زبانی و هم جنبه‌های اجتماعی گفتمان را آشکار کند. بر این اساس، فرکلاف گفتمان را در سه سطح توصیف، تفسیر، و تبیین بررسی کرده است.

در باب هویت و نگاه به تاریخ معاصر ایران منابعی وجود دارد که شایسته استفاده علمی است. برای مثال در کتاب احمدی (۱۳۸۳) / *ایران: قومیت، هویت، و ملیت* در قسمت پیش‌گفتار آمده است: «دل‌مشغولی دست‌اندرکاران نظام سیاسی به موضوعات عمدتاً مذهبی و کشمکش‌های درونی بر سر قدرت و موقعیت باعث شده است تا چالش قوم‌گرایانه به درستی موضوع شناخته نشود و سیاست‌گذاری مناسبی نیز در جهت تقویت همبستگی و هویت ملی ایران صورت نگیرد. در این مجموعه در دسترس ارائه آثار برجسته‌ترین پژوهش‌گران بحث‌های هویت ملی، ملیت، و قومیت در ایران چالش‌های مذکور را مورد بررسی قرار داده و در پرتو نظریه‌های مدرن و پژوهش‌های واقع‌گرایانه تاریخی و جامعه‌شناسی درک بهتری از مسائل فوق به دست دهد».

کریج کالهن در اثر *نظریه اجتماعی و سیاست هویت* معتقد است: نظریه اجتماعی به برکت کنارزدن جنبه‌های معینی از مبحث هویت شکل گرفته است. این نظریه، مدت‌های طولانی به موضوع تنش میان هویت‌های مشابه می‌پرداخت و افراد را واحدهای برابر تحلیل به حساب می‌آورد، به موضوعات بازار و انتخابات، که برابری افراد در آن فرض شده است، عینیت می‌بخشید، و تفاوت‌های ثانویه‌شان مشخص می‌شد. به همین دلیل، بحث‌های زیادی صورت گرفت که هویت‌ها قوام‌یافته‌اند. شکل‌گیری هویت در بیش‌تر مدل‌ها چون نظریه مشهور «هابرماس» درباره عرصه عمومی، فرد را برای ورود به حوزه عمومی آماده می‌کند. این موضوع به فرد استحکام و ایده می‌دهد. عرصه عمومی از فرد می‌خواهد تا بخشی از تفاوت‌های مربوط به طبقه، قومیت، و جنس را به نفع برابری کنار گذارد و همگانی شود. اما اینکه بتوان این همه تفاوت را به عنوان اهداف سیاست موضوع‌بندی کرد، امری غیرممکن به نظر می‌رسد. درمقابل موانعی که قبل از شکل‌گیری عقلانیت سیاسی به اراده جمعی غلبه دارد، مطرح می‌شود. با این حال، در آثار فوق و سایر متون موجود هیچ‌گونه تحلیلی در زمینه نسبت‌سنجی سوژه و ساختار گفتمانی با استفاده از رویکردهای تلفیقی مدنظر ما ارائه نشده است.

۳. بنیان‌های مفهومی: بازخوانی مفاهیم هویت، سوژه، و ساختار

۱.۳ هویت (identity)

معنای هویت را می‌توان با چهار معنا مربوط دانست: تشابه، تفاوت، شناسایی، و تثبیت. تثبیت «در بافت روابط اجتماعی، که بر درجه‌ای از بازتابی بودن دلالت دارد»، به معنای درک ضرورت حضور دیگران برای تبیین مفهوم هویت است. در واقع هویت را صرفاً می‌توان هم چون فرایند «بودن» یا «شدن» فهم کرد که هیچ‌گاه یک موضوع تمام و حل‌شده نیست. پس، هویت اجتماعی به‌طور خلاصه عبارت است از شیوه‌هایی که به‌واسطه آن‌ها افراد و جماعات در روابط اجتماعی خود از افراد و جماعات دیگر متمایز می‌شوند و حاصل آن برقراری روابط و پیوندهای هویتی و متمایزساختن نظام‌مند نسبت‌های شباهت و تفاوت میان افراد و جماعت هاست. شباهت و تفاوت با هم اصول پویای هویت و کنه زندگی اجتماعی هستند که در ادامه پیش‌تر به آن می‌پردازیم (جنکینز ۱۳۸۱: ۷).

هویت الگوی پیچیده‌ای از تقاضاها، خواستها، هنجارها، شیوه تفکر، و رفتار است که در طول زمان و به‌واسطه ادغام افراد در شبکه متراکم اجتماع شکل گرفته‌اند و هویت‌های فردی و جمعی نیز در بستر همین روابط متنوع اجتماعی برساخته شده‌اند. شکل‌گیری هویت‌های سیاسی - اجتماعی متأثر از گفتمان‌هایی است که تعیین می‌کند که چه می‌توان یا می‌بایست گفت و افراد به عنوان سوژه از طریق همین صورت‌بندی گفتمانی در ارتباط با هم قرار می‌گیرند. «وضعیت‌ها یا موقعیت‌های گفتمانی، مقولات و چهارچوب‌های پیشینی هستند که سوژه‌های سیاسی به عنوان «تأثیر» و «پی‌آمد» آن به وجود می‌آیند و از طریق آن تجارب، ادراک، و داوری‌شان را شکل می‌دهند (Thide 2003: 81).

۱.۱.۳ هویت فردی (individual identity)

هویت فردی ویژگی‌ها و خصوصیات یگانه و منحصر به فرد اشخاص را آشکار ساخته و محصول روابط او با دیگری است که اصطلاحاً روابط بین‌شخصی نامیده می‌شود (میرمحمدی ۱۳۸۳: ۹). اریکسون هویت فردی را به صورت یک احساس نسبتاً پایدار از یگانگی خود تعریف می‌کند؛ یعنی به‌رغم تغییر رفتارها، افکار، و احساسات برداشت یک فرد از خود همواره مشابه است. به‌علاوه به اعتقاد وی هویت فردی چهار مسئله دارد: انسانی، جنسیت، فردیت، و پایداری. اریک فروم، جامعه‌شناس و روان‌کاو آلمانی، معتقد است فرق

نسبت سوژه و ساختار و بازاندیشی در گفتمان‌های هویتی ... (ویدا یاقوتی و دیگران) ۱۶۱

انسان و حیوان ابتدا در نیازهای اختصاصی اوست، از این رو شناخت او بدون آشنایی به این نیازها میسر نخواهد بود. این نیازها از نظر فروم به قرار زیر است: نیاز به تعالی، وابستگی، هویت، رجوع به اصل، و وسایل راهیابی. او می‌گوید: «هر انسانی تمایل دارد تا هویت خاصی داشته باشد. از این رو می‌کوشد که خویشتن را دریابد و بشناسد» (شرفی ۱۳۸۱: ۳۲).

۲.۱.۳ هویت اجتماعی (social identity)

هویت اجتماعی تعریفی است که فرد از «چه» یا «که» بودن خود دارد. هویت اجتماعی از پایگاهی نشئت می‌گیرد که فرد در جامعه اشغال کرده است. در تعریف جنکینز، هویت اجتماعی عبارت است از: شیوه‌هایی که به واسطه آن‌ها فرد و جماعات از هم متمایز می‌گردند و حاصل آن برقراری روابط و پیوندهای هویتی و متمایز ساختن نظام‌مند شباهت و تفاوت میان افراد و جماعت‌هاست (جنکینز ۱۳۸۱: ۵). به اعتقاد جنکینز، «هویت اجتماع، دستاوردی عملی یعنی یک فرایند است» و هویت‌های اجتماعی فردی و جمعی را می‌توان با به‌کارگیری کنش متقابل دیالکتیکی درونی و برونی فهم کرد (همان: ۴۴).

به اعتقاد بریان فی، هویت اجتماعی افراد، براساس عضویت آن‌ها در گروه‌های اجتماعی تعیین می‌شود، زیرا هویت به‌وسیله روابط میان نیروهای فرهنگی و اجتماعی ساخته می‌شود. بنابراین، افراد مانند ابزاری در دست جامعه و فرهنگ هستند که به‌واسطه آن‌ها وجود خود را نمایان می‌سازند (فی ۱۳۸۳: ۹۳-۹۴). وضعیت و مسئله هویت در ایران امروز در پیوند با گذشته این کشور قابل بحث و تحلیل است. هنگامی که از هویت به مثابه فرایند سخن می‌گوییم درحقیقت از استمرار پدیده‌های تاریخی شده‌ای سخن به میان آورده‌ایم که یک فرد، گروه، قوم، یا ملت در مقام پاسخ به پرسش‌هایی که از او درباره گذشته‌اش پرسیده‌اند برمی‌آید. از این منظر، تاریخ نیز به مثابه هویت و همانند آن است، زیرا مبتنی بر تشخیص/ تمایز هم‌زمان و هم‌زاد میان خود و دیگری است (خلیلی ۱۳۸۷: ۱۸۳-۱۸۴).

۲.۳ سوژه

سوژه، همواره با چیزی بیرون از خود در ارتباط است، یک ایده یا مجموعه الزامات و هنجارها و یا اجتماع سوژه‌های دیگر، این همان ارتباطی است که کلمه سوژه بر آن مبتنی است؛ از حیث ریشه‌شناسی سوژه‌بودن یعنی در جایی قرارگرفتن، قرارداده‌شدن و یا پرتاب‌شدن. بنابراین، سوژه

بدین معناست که خود یک پدیدار منفک و جدا افتاده نیست، بلکه آن چیزی است که در فسی مابین حقایق کلی و قواعد پذیرفته شده خود را می‌یابد و قرار می‌گیرد. این ماهیت این حقایق و اصول است، چه تعیین کننده باشند و یا توسط ما به عنوان افراد تعیین شوند و یا به طور خلاصه، دامنه قدرت آن‌هاست که به مباحثات و نظریه‌ها حاکم شده است (Mansfield 2000: 3).

در فلسفه سیاسی بحث سوژه و ابژه در آرای دکارت و اهمیت نقش سوژه در آرا و نظریات کانت تنها در شناخت هستی و حقیقت خلاصه نشد (حسینی ۱۳۹۲: ۲۳)، بلکه مسئله نقش سوژه در دگرگونی‌های تاریخی مورد توجه واقع شد. نیچه و هایدگر دو اندیشمندی هستند که جایگاه سوژه و اندیشه متافیزیکی را به شدت مورد نقد قرار دادند. نیچه با اشاره کردن به مفهوم تاریخ، تحول و تبدل و تغییرات شناخت نزد سوژه را بررسی کرد. بدین معنی که سوژه تنها قصد شناخت طبیعت و هستی را ندارد، بلکه در پی آن است که با کنش خود یا در جهت حفظ وضع موجود و یا در جهت تغییر آن اقدام کند (آرمند ۱۳۹۲: ۲).

۳.۳ ساختار

ساختار از کلیدی‌ترین مفاهیم در جامعه‌شناسی است. این مفهوم اغلب برای اشاره به «الگوهای رفتاری» تکرار شونده در جامعه استفاده می‌شود. با توجه به اینکه این رفتارها قاعده مند، مستمر، و فراگیر هستند، بر مناسبات با سایر افراد جامعه تأثیر گذاشته و طبیعتاً آنان را مقید و محدود می‌کنند (جلایی‌پور و محمدی ۱۳۸۷: ۴۷۷). ساختار، به عنوان چهارچوب متشکل پیدا یا ناپیدایی هر چیز، عبارت از نظامی است که در آن، همه اجزای یک مجموعه در پیوند با یکدیگرند و در کارکردی هماهنگ کلیت اثر را می‌سازند و موجودیت کل اثر در گرو همین کارکرد هماهنگ است. از دیدگاه اشتراوس، ساختار یعنی مدل‌های ذهنی اندیشمندان که به وسیله آن می‌توان به ساخت‌های نهفته اجتماع پی برد. برخی از ساختارگرایان ساختار را به امر واقعی و برخی دیگر آن را به امر انتزاعی و مفهومی ذهنی تعریف کرده‌اند (حقیقت ۱۳۸۶: ۹۲).

۴. چهارچوب نظری گفتمان

نقطه شروع رویکردهای گفتمانی این است که شیوه سخن گفتن ما درباره جهان هویت‌ها و روابط اجتماعی آن‌ها را به شکلی خنثی بازتاب نمی‌دهد، بلکه نقشی فعال در ایجاد آن‌ها و تغییرشان دارد (یورگنسن و فیلیپس ۱۳۸۹: ۱۸-۲۰). این دانش بر کردارهای اجتماعی

اثر می‌گذارد و از این رو پی‌آمدها و عواقب واقعی دارد. گفتمان‌ها را نمی‌توان به منافع طبقاتی تقلیل داد، ولی همیشه در نسبت با قدرت عمل می‌کنند؛ آن‌ها بخشی از شیوه اعمال قدرت و مبارزه بر سر قدرت‌اند. زمانی که گفتمان مؤثر است، روابط قدرت (به عبارتی، میان خود و دیگری) را سازمان می‌دهد و نظم می‌بخشد و به آن «رژیم حقیقت» می‌گویند (هال ۱۳۸۶: ۶۹).

روش تحلیل گفتمان، بحث اصلی خود را واکاوی زمینه‌های هویتی مستقر در جامعه از طریق فهم سازوکارهای چگونگی تثبیت «انگاره‌ها» و «معانی» (images and meaning) بر پایه منطق درونی آن گفتمان می‌داند. در تحلیل گفتمان، هویت سیاسی واجد نشانه‌ها، رمزگان، و کنش‌های نمادینی است که حاملان آن گفتمان را به صورت یک کل همبسته در ارتباط با هم نگه می‌دارد. «نمادها و نشانه‌های فرهنگی به تولید مفاهیم جدید، اشکال جدید اجتماعی، روش جدید تفکر و کنش، نگرش‌های نو، و واقعیات اجتماعی در زمینه هویت سیاسی یاری می‌رسانند». فرایندی که بر اساس آن این توانایی در مردم ایجاد می‌شود که با به‌کارگیری نمادها، نشانه‌ها، و زبانی مشترک به تعامل با یکدیگر بپردازند (نظری و سازمند ۱۳۸۶).

غالب رویکردهای موجود به تحلیل گفتمان برداشت فوکو از گفتمان را سرمشق خود قرار داده‌اند و آن را مجموعه‌ای قاعده‌مند از گزاره‌ها قلمداد می‌کنند که محدودیت‌هایی برای معناداربودن [گزاره‌ها] وضع می‌کنند. آن‌ها همچنین متکی بر این ایده فوکو هستند که حقیقت چیزی است که دست کم تا حد زیادی به نحو گفتمانی برساخته شده است. با این حال، تمامی این رویکردها برخلاف فوکو اعتقادی ندارند که در هر دوره تاریخی صرفاً یک رژیم گفتمانی وجود داشته است. آن‌ها در مقابل تصویری پرتعارض ارائه می‌کنند که در آن گفتمان‌های مختلف در کنار یکدیگر و یا در رقابت با هم برای کسب حق تعریف حقیقت یا ایجاد «احساس حقیقت» (true effects) از طریق سیستمی متشکل از رویه‌های تولید، قاعده‌مندکردن، و اشاعه گزاره‌ها به سر می‌برند. به علاوه، فوکو بود که سنگ‌بنای برداشت تحلیل گفتمانی از سوژه را گذاشت. سوژه شناسا به معنای پذیرش انسان‌ها به عنوان حاکم بر خود، دارای منطق و خودآگاهی تحقق‌یافته است که در کنترل زبان، معنا، و ایدئولوژی است (Weedon 2004: 5). به نظر فوکو، سوژه‌ها در گفتمان خلق می‌شوند و «گفتمان بسط تجلیات باشکوه سوژه‌ای نیست که می‌اندیشد، می‌داند و سخن می‌گوید». از نظر فوکو، سوژه در چنبره قدرت شکل می‌گیرد و در واقع گفتمان تجلی آشکار سوژه متفکر، دانا، و سخن‌گو نیست، بلکه برعکس کلیتی است که در آن پراکندگی سوژه و گسستگی‌اش با خودش ممکن است تعین یابد. به گونه‌ای که دیگر «خود» از زبان برای بیان خودش بهره نمی‌گیرد، بلکه زبان به‌واسطه فرد سخن می‌گوید

(سلطانی ۱۳۸۴: ۴۸-۶۲). این برداشت فوکو از سوژه، که متأثر از آرای استادش «لویی آلتوسر» (Louis Althusser) بود، به کلی متفاوت از برداشت متعارف غربی از سوژه به منزله یک هستی خودآیین (autonomous) و خودفرمان (sovereign) است و به قول فوکو، سوژه مرکززدایی (decentred) شده است (یورگنسن و فیلیس ۱۳۸۹: ۳۶-۳۹).

نظریه گفتمان لاکلاو و موف تاحدودی به تاسی از فوکو، ساختارها را تعیین‌کننده هویت سوژه می‌داند، در حالی که تحلیل گفتمان انتقادی و روان‌شناسی گفتمانی بیش‌تر با این شعار «رولان بارت» (Roland Barthes) هم‌دل‌اند که آدمیان هم‌زمان «اربابان و بردگان زبان‌اند» (people are both 'masters and slaves of language') (همان: ۴۲). اما موف در آخرین اثرش با عنوان *دفاع از پوپولیسم چپ* (۲۰۱۸)، بر اساس رویکرد ضدذات‌گرایی، این ایده را مطرح می‌کند که کارگزار اجتماعی توسط مجموعه‌ای از «موقعیت‌های گفتمانی» ایجاد می‌شود که هیچ‌وقت کاملاً نمی‌تواند در نظام متصلبی از تعارضات تثبیت شود. بنابراین، هویت سوژه متناقض، چندگانه، و همواره اقتضایی مخاطره‌آمیز است و به طور موقت در مرکز آن گفتمان‌ها تثبیت می‌شود و بر اشکال خاصی از هویت‌یابی مبتنا دارد. بنابراین، تحرک دوگانه‌ای وجود دارد: از طرفی، یک جنبش مرکزیت‌زدایی که مانع تثبیت مجموعه‌ای از موقعیت‌ها حول مرکز از قبل ایجادشده می‌شود و از طرف دیگر، در نتیجه این عدم تثبیت ضروری جنبش مخالفی وجود دارد: نهاد مراکز کانونی، تثبیت نسبی که تغییر مدلول تحت دال را محدود می‌کند. اما این دیالکتیک تثبیت/عدم تثبیت صرفاً به دلیل اینکه تثبیت از قبل داده نشده است، امکان‌پذیر است، زیرا هیچ مرکز ذهنیتی بر هویت‌یابی‌های سوژه مقدم نیست. انکار رابطه ضروری پیشینی بین موقعیت‌های سوژه به معنای عدم وجود تلاش مداوم برای برقراری رابطه تاریخی، اقتضایی و متغیر بین آن‌ها نیست. این نوع از رابطه، که بین موقعیت‌های گوناگون یک رابطه از قبل معین نشده و اقتضایی برقرار می‌کند، چیزی است که «مفصل‌بندی» نامیده می‌شود (Mouffe 2018).

اگرچه بین موقعیت‌های سوژه گوناگون پیوند ضروری وجود ندارد، در عرصه سیاست همیشه گفتمان‌هایی وجود دارند که از چشم‌اندازهای مختلف سعی در فراهم‌کردن مفصل‌بندی دارند. به همین دلیل، هر موقعیت سوژه درون یک ساختار گفتمانی ضرورتاً بی‌ثبات ایجاد می‌شود، زیرا آن به رویه‌های مفصل‌بندی‌کننده گوناگونی ارائه می‌شود که به صورت مداوم آن را واژگون می‌کند و تغییر و تحول می‌دهد (ibid.). نورمن فرکلاف در قالب تحلیل گفتمان انتقادی، به نقش فعال گفتمان و نمونه‌های خاصی از کاربرد زبان بر پایه ساختارهای گفتمانی پیشینی در ساختن جهان اجتماعی تأکید می‌کند؛ ساختارهایی که کاربران زبانی بر اساس معانی از پیش تثبیت‌شده ساخته‌اند. فرکلاف با استفاده از مفهوم بینامتنیت (intertextuality)، یعنی نحوه

نسبت سوژه و ساختار و بازاندیشی در گفتمان‌های هویتی ... (ویدا یاقوتی و دیگران) ۱۶۵

اقتباس یک گفتمان از مؤلفه‌ها و گفتمان‌های سایر متون و ارائه ترکیب جدیدی از گفتمان‌ها، توجه‌اش را بر این امر متمرکز می‌کند (همان: ۲۶-۲۷).

هدف روان‌شناسی گفتمانی، مطالعه درباره این است که افراد چگونه گفتمان‌های در دسترس را با انعطاف به کار می‌گیرند تا از طریق گفت‌وگو در حین تعامل بازنمایی‌های جهان و هویت‌ها را خلق کنند و درباره آن‌ها به توافق برسند و در عین حال پی‌آمدهای اجتماعی این امر را نیز مطالعه کنند. البته کانون توجه روان‌شناسی گفتمانی شرایط درونی و روانی فرد (به صورت منفرد و منزوی) نیست، بلکه نحوه شکل‌گیری خویشتن و احساسات افراد و تحول آن‌ها در متن تعاملات اجتماعی و بررسی نقش این فرایندها در تغییر و بازتولید فرهنگی و اجتماعی، وجهی جامعه‌ی (societal) است. هویت در این معنا که بیش‌تر خصلتی فردی می‌یابد، در بردارنده تلاش‌هایی جهت فهم «کیستی» ما و اتخاذ و تبیین مواضع و پویاها در مقابل دیگران است. هویت حالتی از خودفهمی است که از طریق مردم در روایت‌های روزمره بیان می‌شود (تاجیک ۱۳۷۹: ۱۶۱). در روان‌شناسی گفتمانی افراد را محصول و در عین حال تولیدکننده گفتمان در بستر یک تعامل خاص به شمار می‌آورند، در حالی که نظریه گفتمان لاکلاو و موف آدمیان را صرفاً سوژه گفتمان می‌داند (یورگنسن و فیلیپس ۱۳۸۹: ۲۷).

نکته مهم دیگری که باید به آن اشاره داشت این است که برخلاف تصور رایج، که متأثر از گفتمان به معنای فوکویی آن است، برداشت‌های بعدی از گفتمان که معتقد بودند: ایدئولوژی‌ای واحد تمامی گفتمان‌ها را کنترل می‌کرد، کنار گذاشتند. نتیجه اینکه سوژه تنها در یک موضع فراخوانده نمی‌شود، گفتمان‌های مختلف مواضع متفاوت و احتمالاً متناقض برای سخن گفتن در اختیار سوژه قرار می‌دهند. در نتیجه، ممکن است گفتمان‌های جدید تلفیقی شکل بگیرند. با شکل‌گیری چنین گفتمان‌هایی افراد نقش عواملان تغییر گفتمانی و فرهنگی را ایفا می‌کنند. فرکلاف این نکته را به این صورت بیان کرده است که «انباشت اعمال [کنش] خلاقانه فردی موجب شکل‌گیری نظم‌های از نو ساخت یافته گفتمان می‌شود» (همان: ۴۳-۴۴).

۵. مناسبات سوژه و ساختار در ایران معاصر (از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی)

۱.۵ انقلاب مشروطه: آغاز تحولات هویتی در ایران

تأثیر ایدئولوژیک غرب، تأثیرات اقتصادی - اجتماعی آن در قالب مسائلی نظیر اعمال فشار سیاسی - اقتصادی، تضعیف صنایع دستی، تجاری‌شدن کشاورزی، شکل‌گیری ارتباطات مدرن

(نظیر تلگراف)، ایجاد انحصار خارجی، شکل‌گیری طبقه متوسط شهری، نهادهای آموزشی جدید، ادارات دولتی، و تشکیلات نظامی (نظیر قزاقخانه) تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر انقلاب مشروطه داشتند. در سال‌های ۱۹۰۴-۱۹۰۵، انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، تنظیمات عثمانی و تحولات برآمده از موج اول مدرنیته در هند نیز تأثیراتی جدی بر جنبش مخالفان ایرانی، که از سال ۱۹۰۱/۱۲۸۰ آغاز شده بود، گذاشتند (نظری ۱۳۸۶: ۳۷).

امروزه بحث درباره انتقال کامل و یا بخشی از مدرنیته غربی از طریق مدرنیزاسیون به سرزمین‌های دیگر وجود دارد و این انتقال گاه به صورت «آمرانه» و از بالا (دولتی) و گاه به صورت «اختیاری» و به ابتکار جامعه است. اما اگر بخواهیم مدرنیته و مدرنیزاسیون را برابر هم قرار دهیم، باید گفت که مدرنیته حرکتی است در ژرفا برای دگرگونی طرز تفکر و به زمان بلند نیاز دارد، در حالی که مدرنیزاسیون می‌تواند در زمان کوتاه ظهور پیدا کند و موجب دگرگونی‌های اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی شود (بهنام و جهانگللو ۱۳۸۲: ۱۳).

گفتمان مشروطه‌خواهی با قرارداد «قانون» در صدر مطالبات و برنامه‌های خود به نحو آشکاری حاکمیت قانون را نیز، که بسته کاملی از فراورده‌های مدرنیته غربی بود، دنبال می‌کرد. آنچه در کانون این مجموعه واقع بود معنای خود را تنها در ارتباط با سایر اجزای آن اعم از آزادی، تفکیک قوا، حق انتخاب مردم، نظام نمایندگی، تأسیس پارلمان، و ایجاد عدالتخانه آشکار می‌ساخت (کلاتری و دیگران ۱۳۹۴: ۱۷). واقع امر این است که ورود اندیشه‌های مدرن به ایران، متفکران و کنش‌گران اجتماعی را واداشت تا برای برخوردی فعالانه با تکانه‌های چالش‌زای مدرنیته، به سنجش‌گری ریشه‌ها و بنیان‌های هویتی خود بپردازند و درصدد برآیند با درک این جریان جدید فرایند «هویت‌یابی» را مورد بازتعریف قرار دهند. به این معنا که هویت را بر اساس «داشته‌های» خود و «فراگرفته‌های» مدرن استوار نمایند و «بودن» خود را در متن تاریخ ثبت کنند (نظری ۱۳۹۰: ۱۲).

علاوه بر تحولاتی که در جامعه‌شناسی و روانشناسی در نقد و زیر سوال بردن سوژه خودمختار موج اول مدرنیته رخ داد، در نتیجه رویکردهای جدید به زبان‌شناسی و شکل‌گیری مجموعه‌ای از نظریات گفتمانی نیز این امر تشدید یافت. بدین ترتیب، در موج دوم مدرنیته، شاهد «تجدد سازمان‌یافته» ای هستیم که در نقش سوژکتیو انسان و کارگزاری او تردید کرده و از انسان محصور در بند تاریخ، ساختارهای قدرت، سنت، غریزه، و غیره سخن به میان می‌آورد. عناصر اصلی این گفتمان را می‌توان «سیستم» و «قدرت مشرف بر حیات» در نظر داشت (نظری ۱۳۹۱: ۱۱۶-۱۱۹). گفتمان مشروطیت در ایران، به عنوان پادگفتمان سلطنت در اوضاع

نسبت سوژه و ساختار و بازاندیشی در گفتمان‌های هویتی ... (ویدا یاقوتی و دیگران) ۱۶۷

و احوال سیاسی عصر قاجار به میدان آمد. اما تحرکاتی که در سطح جامعه برای تحول‌خواهی رخ داد، اتکا به نیروی نخبگان و جریان‌های فکری آن دوره بود. شاید بتوان ادعا کرد سوژه سیاسی در این دوره خلق می‌شود، اما در واقع در این دوره هم ساختار بود که هویت مدنظرش را مجدد در قالب طرح مشروطه‌خواهی به سطح جامعه جاری می‌کرد. درحالی‌که الگوی اروپایی این تحول، ارزش‌هایی همچون آزادی، عدالت، و برابری را طرح‌ریزی کرد که ناشی از رشد مناسب طبقه متوسط و صنعتی شدن کشورها بود و این تغییر شکل سیاسی و اقتصادی نوعی هویت مدرن را متناسب با فضای آن زمان با خود به همراه آورد. این در حالی است که بسیاری از این بسترها در ایران آن زمان هیچ طبقه تجاری قدرت‌مندی به منظور ایجاد سیستم اقتصادی مدرن و سیستم آموزش دموکراتیک، برای پذیرش یک هویت یکپارچه در کنار گوناگونی‌ها و تنوعات قومی، فرهنگی، مذهبی، و زبانی موجود وجود نداشت.

بدین ترتیب، در این دوره، هویت‌یابی باید خودآگاه و در جهت حفظ دستاوردهای خود مشارکت مستمر و فعال داشته باشد و به قول مارکوزه بر اثر خرد و انقلاب «سامان مقرر چیزها را فرا گرفته باشد»، چراکه شرط تحقق سوژگی برای انسان آزادی است و شرط تحقق آزادی، خودآگاهی و شناخت است و این امر خود شناسای سوژه بالفعل تاریخ است. با تمام تفاسیر و سربرآوردن سوژه و ایفای نقش در دگرگونی‌های سیاسی - اجتماعی (انقلاب مشروطه) سوژه این دوره توانایی غلبه بر شرایط را نداشت و نتوانست ساختار اصلی حاکمیت ریشه‌دار قاجار را دگرگون سازد. بنابراین، مجدداً مقهور ساختار و ایدئولوژی آن می‌شود و هویت سوژه حول گفتمان مشروطه معنا می‌یابد و با اندکی تغییر در نظام آگاهی و طبقاتی همانند گذشته سرنوشت تاریخی خود را می‌پذیرد.

۲.۵ تحول گفتمان هویتی در دوره پهلوی اول (باستان‌گرایی)

با سقوط حکومت قاجار و روی کار آمدن رضاشاه و شکل‌گیری دولت در معنای جدید آن، «هویت» بُعد تازه‌ای یافت و دولت جدید با آرایش هویت اجتماعی جدید در بُعد فرهنگی سه محور ناسیونالیسم، باستان‌گرایی، و تجددگرایی را در دستور کار قرار داد (رضایی‌پناه و ایزدی ۱۳۹۲: ۴۰). با روی کار آمدن دولت نوگرای رضاشاهی، پروژه نوسازی آغاز گردید و به تبع آن، چالش میان فرایند نوسازی و ارزش‌های فرهنگی جامعه نیز آغاز شد. تجددگرایی در دوره رضاشاه و باستان‌گرایی افراطی همراه با آن، زمینه‌های مخالفت با مذهب و دوری از اسلام را فراهم کرد تا بدانجا که اسلام به عنوان دگرگفتمان پهلوی معرفی شد (تاجیک ۱۳۷۷: ۸۶).

از همان آغاز شکل‌گیری، گفتمان پهلویستی موفق به ایجاد «زنجیره هم‌ارزی» (chains of equivalence) مرکب از محافظه‌کاران «حزب اصلاح‌طلبان»، «حزب تجدد»، افراطیون «حزب سوسیالیست»، انقلابیون «حزب کمونیست»، و عناصری از بریگاد قزاق شد. دو عامل در تجمیع و ترکیب این مواضع غیرسازواره نقش بازی کردند: اول ظهور رضاه‌شاه به مثابه «دال مرکزی» (nodal point) تمامی خرده‌گفتمان‌های فوق و دوم آنچه که «نسبت‌های گفتمانی» (discursive affinities) نامیده می‌شود. در واقع علت هژمونیک‌شدن نظام پهلویستی را نه در مقبولیت و مشروعیت آن، بلکه در فقدان آلترناتیو دیگر و نیز حمایت خارجی می‌باید جست‌وجو کرد. از بیان فوق سه نتیجه تئوریک حاصل می‌شود:

الف) هر گفتمانی که خود را تجسم کمال و تمام معرفی کند، لزوماً پذیرفته نمی‌شود.

ب) در دسترس بودن و قابلیت اعتبار یک گفتمان نمی‌باید به‌سادگی معادل «مهیای در دسترس بودن» تعبیر و تفسیر شود، بلکه می‌باید بر طرح (project) در دسترس و قابل بهره‌برداری دلالت کند.

ج) چنین موقعیتی لزوماً به «تنها بازی در شهر» بودن گفتمان مسلط رجوع نمی‌دهد. با کسب منزلت هژمونیک توسط رضاخان، از رهگذر قابلیت دسترسی بیش‌تر (availability)، نهادهای دولتی به منظور بازسازی هویت ملی، با بهره‌جویی از میراث فرهنگی و تاریخی ایران، به تبلیغ و اشاعه باورهای ناسیونالیستی باستان‌گرا پرداختند (همان: ۸۵-۸۶).

۳.۵ تحلیل گفتمان هویتی دوره پهلوی دوم (اقتدارگرایی و ناسیونالیسم)

در شانزده سال سلطنت رضاشاه، قدرت کاملاً در دست‌های یک فرد متمرکز شده بود، اما در سیزده سال بعد، یعنی از سقوط سلطنت نظامی رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ تا تثبیت قدرت محمدرضاشاه در مرداد ۱۳۳۲، قدرت در بین پنج قطب جداگانه دست‌به‌دست می‌شد: دربار، مجلس، کابینه، سفارت‌خانه‌های خارجی، و مردم. البته در هرکدام از این مراکز قدرت کشمکش‌های درونی خاصی وجود داشت. دربار، مشاوران غیرنظامی خواهان دموکراسی مشروطه حقیقی و افسران ارتشی علاقه‌مند به ایجاد دوباره استبداد قدرتمند را در بر می‌گرفت (آبراهامیان ۱۳۹۵: ۲۰۸). این دوره با توجه به فاصله زمانی آن با دوره قبل، از نگاه حامیان آن، اتویایی بود که با توطئه خارجی‌ها و کارشکنی‌های داخلی هرگز محقق نشد و در نگاه منتقدان آن حکومتی است شیفته غرب که تلاش می‌کرد خود را از طریق نابودسازی دستاوردهای

نسبت سوزه و ساختار و بازاندیشی در گفتمان‌های هویتی ... (ویدا یا قوتی و دیگران) ۱۶۹

مشروطه، فرهنگ، و اعتقادات مردم برای رسیدن به توسعه از دیگر همسایگان متمایز کند، درحالی‌که نیازهای اساسی جامعه را نمی‌دید. محمدرضاشاه در تحکیم پایه‌های حکومت سکولار در ایران تلاش فراوان کرد. محمدرضاشاه با تأسیس بنگاه‌ها، احزاب، و مؤسسات مدنی به سبک غربی این عمل را با سهولت بیش‌تری انجام داد، درواقع نکته مهم آنکه اقدامات شاه برای سکولاریزه کردن حکومت، همانند تجددگرایی وی، صرفاً جنبه ظاهری را مد نظر قرار داده بود (نبوی و رادفر ۱۳۹۳: ۱۴۱).

به‌علاوه، درگیری در مراکز قدرت نشان از بی‌ثباتی دارد که موجب به میدان آمدن دوازده نخست وزیر، سیزده کابینه، و ۱۴۸ وزیر در طی سیزده سال شد. البته بی‌ثباتی سیاسی تنها به کابینه محدود نمی‌شد. طی شانزده سال گذشته، صحنه سیاسی، به ویژه خیابان‌ها آرام بود. برخی معتقد بودند که این ثبات موجب پیدایش مجالسی منظم، روزنامه‌هایی متعهد، مردمی تابع نظم و قانون، و حتی برقراری نظم و ترتیب در حرکت قطارها شد. اما بیش‌تر این افراد ثبات را به آرامش و سکوت سیاهچال تشبیه می‌کردند، ولی در سیزده سال بعدی، کشور از یک آشوب اجتماعی به آشوبی دیگر، از یک بحران سیاسی به بحرانی دیگر، و از یک بلوای دیپلماتیک به بلوایی دیگر دچار می‌شد (آبراهامیان ۱۳۹۵: ۲۰۹). حکومت پهلوی همانند هر حکومت دیگری از بنیان‌های نظری و ایدئولوژیک برخوردار بود که تلاش می‌کرد بدین وسیله مشروعیت سیاسی خود را تأمین کند. فعالان سیاسی و اعضای دیوان‌سالار و افراد وابسته به هیئت حاکم پهلوی دارای ویژگی‌ها و خصایصی بودند که بخشی از آن محصول نظام سیاسی پهلوی بود. به عبارت دیگر، در طبقه حاکم عصر پهلوی نوع خاصی از «فرهنگ سیاسی» (political culture) وجود داشت که می‌تواند بخشی از رفتارهای حاکمان و سیاست‌های حکومت در این مقطع تاریخی را تبیین کند. رهیافت «فرهنگ سیاسی» هم می‌تواند ایدئولوژی سیاسی را نشان دهد و هم ویژگی‌ها و خصایص حاکمان را. آنچنان که صاحب‌نظران فرهنگ سیاسی گفته‌اند: این حوزه شامل هنجارها، مطلوب‌ها، احساسات، اطلاعات، و مهارت‌های سیاسی می‌شود (اسماعیلی ۱۳۸۸: ۲۷).

درواقع، ایدئولوژی سیاسی پهلوی مبتنی بر چهار ویژگی باستان‌گرایی (archaism)، ناسیونالیسم اقتدارطلب (authoritarian nationalism)، سلطنت‌طلبی (monarchy)، و تجددگرایی (modernism) بود. پهلوی برای رهایی از بحران مشروعیت ناشی از عرف‌گرایی چاره را در پیوند ناسیونالیسم با ایران باستان می‌دید. باستان‌گرایی درواقع ایدئولوژی جایگزین مذهب شیعه بود که در پایایی سلسله صفویه و قاجاریه نقش داشت. بدین‌سان بود که ایجاد تحول در هویت

تاریخی ملت ایران براساس تصویر بازسازی شده‌ای از گذشته دور و معاصر بخشی از روند ملت‌سازی و ایدئولوژی‌پردازی حکومت پهلوی شد. ایرانیان در طول قرون متمادی آموخته‌اند که در برابر تک‌گویی، موضع فکری خود را پوشیده دارند. همچنین، فرهنگ سیاسی استبدادزده مخالف پرسش‌گری، اسطوره‌زدایی، و تقدس‌زدایی است. پرسش‌گری در روابط انسانی از جمله حاکمان و مردمان نوعی برابری مدنی میان پرسش‌گر و مخاطب ایجاد می‌کند، در حالی که استبداد حکومت نابرابری است (همان: ۳۰-۴۸).

در تقریر و تحکیم هویت خویش، پهلویست‌ها اسلام را به عنوان دگر ایدئولوژیک، مسلمان ایرانی را به عنوان دگر درونی، و اعراب را به مثابه دگر بیرونی خود تعریف کردند و سعی کردند جغرافیای انسانی خود را جایی در درون مدار و حریم گفتمانی جست‌وجو و تثبیت کنند. اسلام در متن گفتمان پهلویسم به مثابه پدیده‌ای تحمیلی به سرزمین کوروش و داریوش و سرزمین هخامنشیان و ساسانیان نگریسته می‌شد که هدفی جز آلوده کردن اصالت و هویت شفاف این مرز و بوم نداشت. عناصر گفتمان اسلامی به عنوان عناصری ویران‌گر، غیرطبیعی، خطرناک، و تهدیدزا تعریف می‌شدند که ضرورت یک استراتژی نظارت و کنترل مستمر را ایجاب می‌کردند. بدین ترتیب، جامعه به دو سلسله متضاد تقسیم شد: در یک طرف ایرانیان اصیل که «خودی» تعریف می‌شدند و در سوی دیگر، اسلام‌گرایان بودند که ارتجاع سیاه، مردمان غافل، مجرمان خشونت‌پیشه، و بیگانگانی که اعضای نامطلوب خانواده و تهدیدی برای خودی‌ها محسوب می‌شدند. بنابراین، دو راه داشتند یا حذف شوند یا به جرگه خودی‌ها درآیند (تاجیک ۱۳۷۷: ۸۶).

درواقع، روی کار آمدن محمد مصدق، به عنوان نخست‌وزیر، ماه‌های پر حادثه‌ای برای ایران و شکل‌گیری الگوی جدید هویتی در قالب ناسیونالیستی بود. میراث سیاسی محمد مصدق، تحولی در گفتمان هویتی حاکم بود. روایتی ملی‌گرایانه که حتی با وجود تضعیف جریان‌های سیاسی برآمده از آن مناسبات میان ساختار و سوژه را تحت تأثیر خود قرار داد. حکومت پهلوی نه تنها با مفهوم درک و پذیرش فرهنگ‌ها بیگانه بود، بلکه بین ویژگی‌های فرهنگی جامعه و دربار و نوع هدف و تفکرات حکومت و جامعه فرسنگ‌ها فاصله بود. با وجود پیگیری‌های مستمر و برنامه‌های هدفمندی که حکومت برای توسعه داشت، عدم پاسخگویی و ارتباط مناسب و نبود امکان درک متقابل عواملی بودند که این شکاف هرگز پر نشد و این رویکرد در بلندمدت مانع از بروز اعتراضات نشد. دولت همواره به رخدادها به چشم توطئه و عامل بیگانه نگاه می‌کرد و آن را پنهان و انکار می‌کرد. در چنین منازعه‌ای هویت در بعضی جهات تقویت

نسبت سوژه و ساختار و بازاندیشی در گفتمان‌های هویتی ... (ویدا یا قوتی و دیگران) ۱۷۱

می‌شد و در برخی دیگر نادیده گرفته می‌شد و در واقع از جنبه‌هایی نیز تضعیف می‌شد و همین امر راه برای ناهماهنگی و آسیب‌پذیری سوژه و هویت‌یابی آن فراهم آورده بود. در این وضعیت سوژه امکان پرداختن به خود را در این منازعه کاملاً از دست داده بود. سوژه در این دوره با مشغولیتی بین «ما» به عنوان ملت، خلق، و امت درگیر بود که مجال تسلط بر خویش را نداشت. گفتمان مسلط، قدرت حاکم، و به تعبیری بهتر، دولت، مدعی سلطه انحصاری عرصه امکانیات است و این همان جایی است که به عنوان دشمن درجه یک رخداد سیاسی شناخته می‌شود. دولت به نوبه خود به دنبال شناسایی، حذف، و پوشانیدن آلترناتیوهای خود است. با وقوع رخداد سیاسی امکانی پدیدار می‌شود که از کنترل همه‌جانبه و مسلط دولت بر امور ممکن می‌گریزد و این زمانی است که به یکباره توده‌های مردم شروع به تفکر درباره امکان دیگری می‌کنند و آمادگی لازم را برای یک رخداد به‌دست می‌آورند. آمادگی بدین معنی که به صورتی سوبژکتیو به دنبال کشف و ایجاد امکان‌های جدید باید بود (پرندوش ۱۳۷۹: ۹۹-۱۰۰).

۴.۵ جمهوری اسلامی: تحول در مناسبات ساختار و سوژه

انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ در جنبشی، که پادشاهی را سرنگون کرد، عصر نوینی را نه تنها در ایران، بلکه در بسیاری از ملت‌های جهان اسلام وعده داد. در آستانه انقلاب خرده‌گفتمان‌های بسیاری، که مخالف با وضع موجود و رهایی انسان‌ها و جامعه را هدف فعالیت‌های تشکیلاتی خود قرار داده بودند، هر یک جامعه پیشتازی و راهبری خلق را بر تن خود براننده می‌دیدند و منزلت آلترناتیوی نظام پهلوی را سرنوشت محتوم خود می‌پنداشتند. آنچه گفتمان اسلام انقلابی را در این میان شأن و منزلتی استعلایی بخشید، مزین بودن آن به عواملی همچون «در دسترس بودن»، مقبولیت، و نیز مبتنی بودن آن بر «نظام صدقی» (truth regime) حاکم بر جامعه بود و گفتمان انقلاب اسلامی به علت فراگیری آن توانست «سلسله‌ای سازواره از هویت‌های متمایز» (chain of differences) ایجاد کند و در نهایت این انقلاب نقطه تلاقی یک خواست جمعی بود (تاجیک ۱۳۷۷: ۱۰۱-۱۰۲).

با انقلاب سال ۱۳۵۷ و فراگیر شدن گرایش‌های مذهبی مشخص شد که هویت‌سازی فرایندی مداوم است که هرگز به پایان نرسیده است. حتی وقتی هویتی ثابت به نظر می‌رسد، آگاهانه یا غیرآگاهانه سوژه برای حفظ ارزش‌های آن تلاش می‌کند و این ایده را به وجود می‌آورد که سوژه‌ها همچنان در حال انجام «کار هویتی» (identity work) هستند. فرایندهای

هویت به منظور حفظ ارزش‌های گروهی و عزت نفس انجام می‌شوند. بنابراین، زمانی که سوژه‌ها احساس کنند مفهوم خودی یا خودپنداره آن‌ها تهدید شده و یا بر عزت نفس آن‌ها اثر منفی گذاشته برای حفظ هویت خود حتی دستاوردهای بالقوه را فدا می‌کنند.

هر هویتی که پدید می‌آید و شکل می‌گیرد، همراه خود آسیب‌پذیری‌ها و فرصت‌های خاصی را نیز نمایان می‌کند. پس، هنگامی که از درهم‌تنیدگی خرده‌گفتمان‌ها و خرده‌فرهنگ‌ها، فرهنگی فراگیر سایه می‌گستراند، گونه‌ای فرافرهنگ جان می‌گیرد و متافرهنگ پدید می‌آید که البته آسیب‌پذیری‌های ویژه خود را داراست. اینکه معماری این جغرافیای مشترک چگونه انجام پذیرفته است به این بستگی دارد که هریک خرده‌فرهنگ‌های درون جامعه، تا چه اندازه بازتاب دقایق گفتمان‌های خویش را در گفتمان تازه پدیدآمده می‌بیند. سپس باید دریابد که تا چه اندازه تولید و بازتولید دقایق گفتمان خویش را، اندرون گفتمان مسلط خواهد دید. در ابتدای راه گفتمان، بر سر شراکت توافق است و فرصت شراکت داده می‌شود، اما در تداوم راه اجازه تولید و بازتولید به برخی دقایق گفتمان را نمی‌دهند (میرمحمدی ۱۳۸۳: ۳۰۷).

سوژه سیاسی، عاملی دارای هویت از پیش تعیین‌نشده، که به عنوان اساس روابط اجتماعی دست به کنش‌گری بزند، نیست. اتفاقاً سوژگی او ناشی از بحران هویت اوست که در ازجادررفتگی‌های گفتمان قرار دارد و این هویت شکست‌خورده و شکاف و چندپارگی سوژه است که کنش سیاسی او را رقم می‌زند. ضرورت ساختار دام سوژه است و لاکلاو امکان بر ساخت کامل ساختار را رد می‌کند. ازجادررفتگی ساختار و بحران هویت به هویت‌یابی و تصمیم سوژه در وضعیت تصمیم‌ناپذیری منجر می‌شود. این تصمیم «من» است که او را به سوژه تبدیل می‌کند. بنابراین، با وانمودکردن هویت‌یابی، سوژه خودش هویتش را تغییر می‌دهد. هویت سوژه رابطه‌ای، متغیر، غیرضروری، افتراقی، و دوپاره است. در این نسبت افتراقی هویت‌ها، که به تضاد و طرد هم راه می‌برد، تعیین هر هویتی ملازم است با سرکوب هویت‌های دیگر و کردار قدرت. به عبارتی دیگر، آنتاگونیسم مانع و درعین‌حال شرط شکل‌گیری هویت است. منطق هژمونی مهم‌ترین عامل در عرصه هویت‌یابی است. بنابراین، سوژه امری سیاسی است و در نبردی آنتاگونیستی شکل می‌گیرد (تاجیک و شکورزاده ۱۳۹۸: ۷۰).

بنابراین، با در نظر گرفتن تحولات یک قرن اخیر، وقوع دو انقلاب در ایران، به مرور باید از نگاه جوهرگرا به مسئله هویت فاصله گرفت و نگاهی سازه‌انگارانه به مسئله هویت داشت. نگاهی که هویت را بیش‌تر به عنوان یک شالوده یا سازه اجتماعی در نظر می‌گیرد و تأکیدش بر این است که هویت جنبه ذهنی دارد، نه طبیعی. بر مبنای این تلقی از هویت، هویت‌ها در

نسبت سوژه و ساختار و بازاندیشی در گفتمان‌های هویتی ... (ویدا یاقوتی و دیگران) ۱۷۳

جریان مرادوات و آمیزش‌های اجتماعی شکل می‌گیرند. طبعاً در چنین تلقی‌ای، هویت مفهوم سیال‌تری پیدا می‌کند و بسیاری از عناصری که قبلاً به صورت اخلاقی یا مفهومی به هویت نسبت داده می‌شد، از آن زدوده شده و به جای آن بر مرزبندی و غیریت‌سازی تأکید می‌شود (میرمحمدی ۱۳۸۳: ۴۴).

در وضعیت آنتاگونیستی، که هویتی به هویت دیگر وابسته است، سوژه در وضعیتی دائماً متزلزل قرار دارد. هویت‌ها همچون امر اجتماعی ضروری دارای هویت قطعی نیستند و این امر دلالت بر «تصمیم‌ناپذیری» ساختار دارد. یافتن سوژه تازه به سوژه انسجام می‌دهد و تصمیم‌ناپذیری و ممکن بودن آن محو می‌شود؛ یعنی سوژه توسط محصول خودش نابود و به مواضع سوژه تازه تبدیل می‌شود. بدین ترتیب، تمایز میان سوژه و مواضع سوژه، که در هژمونی و استراتژی سوسیالیستی آشکار نبود، اینک در تبیین، تولید، و انتقال هویت اجتماعی و نیاز به سوژه آشکار می‌شود. لاکلاو جایی برای عاملیت در منطق دال و گفتمان باز می‌کند و حدی از آزادی برای سوژه قائل می‌شود که سازگار با محدودیت‌های این‌همانی‌اش است. سوژه سیاسی نه صرفاً توسط ساختار تعیین می‌شود و نه ساختار را می‌سازد، بلکه سوژه سیاسی زمانی که هویت‌های اجتماعی در بحران هستند، ساخته می‌شود؛ بدین طریق که وقتی ضرورت ساختار از بین می‌رود و «فاصله از بین نرفتنی ساختار از خودش» اتفاق می‌افتد، ساختارها نیازمند بازسازی و مجبور به تصمیم‌گیری هستند (تاجیک و شکورزاده ۱۳۹۸: ۵۸-۵۹).

حتی در مطلوب‌ترین وضعیت‌های اجتماعی نیز گذار از یک گونه جامعه‌گانی به گونه‌ای دیگر بدون انقطاع رخ نمی‌دهد و در همین نقاط گسست است که گرویدن به سوژه بیش‌ترین بایستگی را پیدا می‌کند. {در این لحظات تاریخ‌ساز} وضعیت اجتماعی را باید به چشم برآیند ابتکارات فرهنگی و منازعه اجتماعی دید، نه به چشم قواعدی که بر کنش و آگاهی حکم می‌رانند. حتی پیش از آنکه کنشگران بتوانند خود را آفریننده تاریخشان بدانند، باید لحظه‌ای فرابرسد که در آن سوژه از فاصله خود با نظم خصمانه و بی‌معنای اشیا آگاه شود و تمنای آزادی و آفرینش در وجودش جانی دوباره گیرد (تورن ۱۴۰۰: ۲۳۸-۲۳۹).

با واقعیت‌یافتن افسانه، سوژه در ساختار هضم می‌شود و تقلیل می‌یابد به «مواضع سوژه». همان‌طور که می‌بینیم، لاکلاو به موضع خود در کتاب *هژمونی و استراتژی سوسیالیستی*، که در آن‌جا سوژه چیزی نبود جز مواضع سوژه، اشاره می‌کند. در حالی که در تأملاتی تازه بر انقلاب زمان ما رویکرد متفاوتی را پیش گرفته است و به دنبال یافتن سوژه‌ای مستقل از مواضع سوژه است. در این‌جا مطالبه (demand) «به عنوان عامل ابتدایی دخیل در ساخته‌شدن پیوند

اجتماعی» و از نوع دوم آن یعنی مطالبه‌ای از نوع مطالبات دموکراتیک نیست که به طریقی غیرآنتاگونیستی توسط مرجع دارای قدرت برآورده شوند؛ در این نوع مطالبه درخواست یا رد می‌شود یا به تعویق می‌افتد و به نارضایتی اجتماعی و تغییر در منطق‌های اجتماعی منجر می‌شود. این امکان وجود دارد که مطالبات هم‌ارز پاسخ‌نگرفته شروع به پیوستن به یک‌دیگر کنند و سوژه اجتماعی وسیع‌تری را بسازند. عملکرد منطق هم‌ارزی بدین‌گونه است که هویت‌های هم‌ارزی را ایجاد می‌کند که نفی محض یک نظام گفتمانی است. سوژه به عنوان وجودی متحد، یکپارچه، ثابت، همگون، و عقلانی، نزد لاکلاو به تمامی انکار می‌شود و جای سوژه سفت و پُر مدرن را سوژه شکاف، تصمیم‌ناپذیر، متغیر، و موقت می‌گیرد. اما چندپارگی و تصمیم‌ناپذیری سوژه نه تنها نقطه ضعف و عامل کنش‌ناپذیری سوژه نمی‌شود، بلکه به نظر لاکلاو این سوژه تنها سوژه کنش‌گر و عامل هرگونه تغییر اجتماعی است (تاجیک و شکورزاده ۱۳۹۸: ۶۵-۶۶).

در جامعه مدرن ابزار آزادی در گرو مقاومت فعال در برابر سلطه روزافزون قدرت اجتماعی بر شخصیت و فرهنگ است. قدرت صنعتی به‌هنجارسازی را تحمیل کرد و سازمان به اصطلاح علمی کار کارگران را واداشت برنامه و ساعت‌های کاری منظم داشته باشند و پس از آن، جامعه مصرفی در پی بیشینه‌سازی مصرف بود. به همین‌سان قدرت سیاسی بسیج‌گر افراد را به ارائه نمایش تعلق و وفاداری واداشت و سوژه در برابر همه این قدرت‌ها مقاومت می‌کند. این قدرت‌ها، همان‌گونه که توکویل اشاره می‌کرد، محدودیت‌های بیش‌تری بر ذهن‌ها تحمیل می‌کنند تا بر بدن‌ها، و به جای احترام به قانون و نظم، تصویر یا نوعی جهان‌بینی از خود را به‌نمایش می‌گذارند. سوژه نیز وجود خود را از طریق خاص‌بودگی‌اش و هم از طریق میلش به آزادی ابراز می‌کند؛ به بیان دیگر، از طریق آفرینش خود به مثابه کنشگری که به تغییردادن محیطش تواناست (تورن ۱۳۹۹: ۳۵-۳۶).

بدین ترتیب در شرایط ثبات نسبی، که ساختار به مرور زمان ایجاد می‌کند، تعاملات اجتماعی و روابط متکثری در جامعه در حال شکل‌گیری است که اهمیت و پذیرش اجتماعی آن غالباً به نحوی تاریخی نمایان می‌شود. تعامل اجتماعی انتشار و معیارسازی فرد را از شأن و اعتبار نوعی سبک زندگی بهره‌مند می‌کند که بعداً به عنوان سبکی عیناً عادلانه و درست تعیین می‌شود. بدین‌سان نیاز فرد به فراتررفتن از خود و به دست آوردن چیزی بیش از ثبات و حمایت بدل می‌شود و از قدرت سنت در عرصه قانون آگاهی و اخلاق این یکدست‌سازی اجباری، که از حد سوژه فردی، ولی نه هنوز سوژه‌ها به‌طور کلی فراتر می‌رود و آرام آرام جای

نسبت سوژه و ساختار و بازاندیشی در گفتمان‌های هویتی ... (ویدا یاقوتی و دیگران) ۱۷۵

خود را به گونه‌ای معیارپذیری می‌دهد که از بطن شناخت واقعیت و پذیرش هنجارهای آرمانی می‌روید. آنچه بیرون از خود ما قرار دارد، آنچه برای جهت‌یابی نیاز داریم، پیش از آن‌که به شکل قطعیت عینی واقعیت‌ها و مفهومی‌ها در برابر ما قد علم کند، شکل آسان‌پذیرتر کلیت اجتماعی را به خود می‌گیرد. در واقع این شکل‌ها، از همان آغاز، در کنش متقابل میان فرد و انبوهه افراد به صورت ساختارهای میان‌فردی تکامل یافتند (زیمل ۱۳۹۹: ۷۰-۷۱). بدین ترتیب، تفکر جامعه‌شناختی بعد از دوره‌ای خمودگی به سوی نوزایی و تحول گام برمی‌دارد و از مطالعه نظام‌های اجتماعی و سیاسی دست برداشته و به مطالعه کنش متمرکز شده است. جامعه‌شناسی مدرن، که تعصب شدیدی به پیشرفت داشت، رفته‌رفته جای خود را به جامعه‌شناسی اجتماعی و فرهنگی می‌دهد. از مهم‌ترین جنبه‌های این تحول جداشدن راه جامعه‌شناسی از گفتمان‌های ایدئولوژیک است؛ گفتمان‌هایی که از تاریخ بدون سوژه سخن می‌گفتند (تورن ۱۳۹۸: ۴۵۲-۴۵۳).

زمانی که دولت‌ها خواه دموکراتیک یا غیردموکراتیک اهمیتشان را از دست می‌دهند، به تبع آن مشارکت در سیاست نیز کاهش می‌یابد و با بحران در «نمایندگی سیاسی» مواجه خواهیم شد. در این میان رأی‌دهندگان دیگر حس نمی‌کنند [به معنای واقعی کلمه] نمایندگی می‌شوند. آن‌ها با اعتراض به «طبقه سیاسی»، که فقط به دنبال حفظ قدرت و یا انباشت ثروت اعضایش است، این حس را بروز می‌دهند. «آگاهی شهروندی رنگ می‌بازد و این امر دو دلیل عمده دارد نخستین دلیل این است که بسیاری از افراد حس می‌کنند که مصرف‌کننده‌اند و نه شهروند یا جهان‌وطن‌اند نه ملی. دلیل دیگر آن است تعداد درخور توجهی از افراد حس می‌کنند از نظر اقتصادی، سیاسی، قومی، یا فرهنگی از جامعه طرد، یا در آن به حاشیه رانده شده‌اند» (تورن ۱۳۹۹: ۲۶).

بدیو، در فضای سیاسی، سوژه را سوژه‌ای جمعی می‌داند که به دنبال ایجاد چیزی جدید در برابر سرکوب توسط نظم مسلط است. بنابراین، محمل این سوژه‌شدگی درون امر سیاسی است. امر سیاسی جایی است که سوژه‌شدن در آن اتفاق می‌افتد و سیاست حیطه سوژه جمعی است. در این میان «آنتونیو کالکاگنو، با ایراد بر اندیشه بدیو معتقد است: ذاتاً نباید سوژگی را صرفاً در مداخله و عاملیت سیاسی دانست، بلکه حتی در سکوت هم می‌توان سیاست آفرید و تنها در کنش نیست که سوژه زاده می‌شود» (پرندوش ۱۳۹۷: ۱۴۵-۱۴۸). روانشناسی گفتمانی برداشت پساساختارگرایانه از خویشتن به منزله سوژه گفتمان را، البته به شکل اصلاح‌شده، می‌پذیرد، چون تعامل‌گرایان معتقدند که افراد به شکل فعالی گفتمان را به منزله منبعی

به کار می‌گیرند و در نتیجه تأکید می‌کند که افراد تولیدکنندگان و در عین حال محصول گفتمان هستند (یورگنسن و فیلیپس ۱۳۸۹: ۷۵-۷۶).

در جوامع امروزی، که در آن‌ها کنترل ساختارهای اجتماعی و فرهنگی سست شده است، نزدیک‌ترین خطر به سوژه نقطه مقابل آن چیزی است که فوکو نقد می‌کرد. چون ما از خودآگاهی هنجارساز و تربیتی می‌هراسیم، به تصویری «مدرن» از سوژه به عنوان تجربه‌ای دائمی از تجربه‌های زیسته بسنده می‌کنیم. این تصویر بیانگر همان چیزی است که گابریلا تورناتوری (gabriella turnaturi) به آن «همخوانی درونی یا سازگاری» (consistency) می‌گوید. همخوانی درونی به این معناست که مخلوطی از اموری که پیوسته در حال تغییر است، نوعی یگانگی را به وجود می‌آورد. این مفهوم بیش از هر چیز به معنای مقاومت در برابر چیزی است که وجود ما را تحریف می‌کند. هویت سوژه فقط از پس ارتباط تکمیل‌کننده میان سه نیرو به وجود می‌آید: نخست، میل فردی برای حفظ شخصیت یگانه خود در برابر دوگانگی جهان ابزاری و جهان جماعتی؛ دوم، مبارزه فردی و جمعی با همه قدرت‌هایی که به دنبال تبدیل فرهنگ به جماعت و کار به کالا هستند؛ سوم، بازشناسی بینافردی و نهادی «دیگری» به عنوان سوژه. سوژه درون رابطه بی‌واسطه خویشتن با خویشتن، در فردی‌ترین نوع تجربه‌ها، لذت فردی یا موفقیت اجتماعی شکل نمی‌گیرد، بلکه فقط در راه مبارزه با بازار و جماعت شکل می‌گیرد (تورن ۱۳۹۸: ۱۲۵-۱۴۶). شایگان به نقل از اری دلوکا (Erri de Luca)، نویسنده ایتالیایی، چنین می‌نویسد:

هر یک از ما جمعیتی در خود نهان دارد، هرچند که با گذشت زمان تمایل می‌یابیم این کثرت را به فردیتی (individuality) بی‌مایه تبدیل کنیم. ما مجبوریم یک فرد بمانیم و تنها یک اسم داشته و نسبت به آن پاسخگو باشیم. از این‌رو، اشخاص متنوعی را که در وجود ما گرد آمده‌اند به خاموش ماندن عادت داده‌ایم. نوشتن کمک می‌کند آن‌ها را بازیابیم. این فکر که هر یک از ما جمعیتی در خود نهان دارد، یعنی اشخاص و تصاویر متعددی را در درون خود گرد آورده، استعاره‌ای گویاست، زیرا بیانگر موقعیت انسان امروز است که دیگر قادر نیست وجود خود را در محدوده‌های یک هویت معین حفظ کند (شایگان ۱۳۹۷: ۱۳۳-۱۳۴).

بنابراین، در آینده‌ای نزدیک کنشگران سیاسی اصلی نه مانند دوره مدرنیته متقدم شهروندانند و نه مانند دوره جامعه صنعتی کارگران‌اند، بلکه آن افراد و گروه‌هایی هستند که در جهت پیوند دادن تجارب فرهنگی خصوصی با مشارکت در جهان کنش ابزاری تلاش

نسبت سوژه و ساختار و بازاندیشی در گفتمان‌های هویتی ... (ویدا یاقوتی و دیگران) ۱۷۷

می‌کنند. آن‌ها دیری است که همه‌جا هستند. در آینده کنشگران تاریخی قشرهایی هستند که می‌خواهند دو جهان جافتاده‌ای را سازگار کنند که نامدرن‌سازی میان آن‌ها شکاف انداخته است. از این روست که ظرف دو دهه اخیر و حداقل در جوامع صنعتی، جوانان، زنان، مهاجران، اقلیت‌ها، و هواداران محیط زیست برجسته‌ترین کنشگران تاریخی بوده‌اند. آن‌ها هستند که به آگاهانه‌ترین شکل کنش می‌کنند و خود را در قامت سوژه نشان می‌دهند و مجال ظهور و بروز می‌یابند (تورن ۱۳۹۸: ۴۴۲-۴۵۱).

۶. نتیجه‌گیری

مفهوم هویت به عنوان یک برساخت گفتمانی میان دو چهره از سوژه قرار می‌گیرد؛ سوژه‌های گوینده که درون بسترهای اجتماعی مورد گفت‌وگو قرار می‌گیرند و شکل سوژگی و احساس تعلق به یک فرهنگ یا جامعه در آن پدید می‌آید و سوژه‌هایی که بر ویژگی‌های شخصیتی و آزادی‌های فردی نظارت دارند و هویت‌های برآمده از این انگاره‌ها در تعامل و تقابل با ساختار قرار می‌گیرند و در هر دوره در یک گفتمان مسلط هویت‌یابی می‌شوند: گفتمان به معنای نظامی از نشانه‌های معنادار، که هویت ابژه‌ها و سوژه‌ها را شکل می‌دهند، به عنوان یکی از مقولات اصلی در سازه‌های سیاسی - اجتماعی کاربرد دارد. بعلاوه ساخت هویتی خود/دیگری یکی از مهم‌ترین عناصر مقوم گفتمان‌های حاکم است.

در رویه‌های گفتمانی مسلط یا به عبارتی رژیم‌های حقیقت، نقش اصلی را در پیوند فرد/جامعه دارند. بنابراین، هویت شدیداً تحت سیطره این گفتمان‌هاست. در تلقی کلان، هویت فرد از طریق گفتمان‌ها یا به عبارت دیگر در «شرایط اجتماعی کلان» برساخته می‌شود، اما در سطح خرد، که عموماً مورد بررسی زبان‌شناسان قرار می‌گیرد، تلقی‌ای که از هویت وجود دارد به این صورت است که فرد با عاملیت خود و از طریق کاربرد گفتمان، هویت خویش را برمی‌سازد. پس هویت چیزی نیست جز الگوهای ترکیب‌یافته از ساختار واژگانی که با رویه‌های خاصی از بسترهای اجتماعی پیوند می‌یابند. این تلقی را به‌خوبی می‌توان در رویکردهای گفتمانی نورمن فرکلاف در قالب تحلیل گفتمان انتقادی «کارکردهای زبانی، ایدئولوژیک، و مدل سه‌بعدی فرکلاف» و درنهایت روان‌شناسی گفتمان مشاهده کرد.

در ادامه با توضیح سه رهیافت گفتمانی نشان دادیم که تلفیق رویکردهای گفتمانی تا چه اندازه در بررسی تحول گفتمان‌های هویتی و مناسبات سوژه و ساختار و همچنین در ساخت دیگری در گفتمان‌ها، از مشروطه تا جمهوری اسلامی در ایران، از طریق افزودن

چشم‌اندازهای جدید در این پژوهش به کمک ما می‌آید. این نکته از آن روی حائز اهمیت است که هر یک از مقاطع موردنظر، صرفاً با بهره‌گیری از یک رویکرد گفتمانی قابل توضیح است. در واقع، اگر بخواهیم نسبت سوژه و ساختار را در نظریه‌های گفتمان به صورت مدرج نشان دهیم، به هر میزان که از نظریه گفتمان فوکو، ارنستو لاکلاو، و شانتال موف و تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف به سمت روان‌شناسی گفتمان می‌رویم، سوژه در ارتباط با الگوهای فرهنگی جدید ظهور می‌یابد. به نحوی که با قائل شدن به عاملیت سوژه، امکان تفسیر یا رمزگشایی متفاوت از آنچه را متن بر اساس آن رمزگزاری شده به سوژه می‌دهد. همچنین، می‌توان نسبت متعامل‌تر و سازنده‌تری بین این دو تصور کرد، به نحوی که تعیین‌کنندگی یک‌جانبه ساختار گفتمانی در نظریه گفتمان لاکلاو و موف، جای خود را به برهم‌کنشی/کناکنش دوسویه سوژه و ساختار در روان‌شناسی گفتمان می‌دهد و در روان‌شناسی گفتمانی سوژه دچار تحول می‌شود.

بدین ترتیب، در هریک از گفتمان‌های مورد بررسی از انقلاب مشروطه تا جمهوری اسلامی همواره سوژه در قالب گفتمان مسلط هویت‌یابی می‌شد، اما در دو دهه اخیر با توجه به تحولات جهانی و تحول در فناوری‌ها و تغییر شکل ارتباطات انسانی این مناسبات نیز دچار تحول شده و هویت سوژه‌ها را تحت تأثیر خود قرار داده است. در واقع سوژه با وجود تمام مداخلات بیرونی سعی در تاریخ‌سازی برای خود دارد و بدون در نظر گرفتن ناکامی‌ها و کامیابی‌ها در این مسیر همچنان در برابر ساختارها مقاومت می‌کند و از حقوق سوژگی خود دفاع می‌کند، اما مادامی که نسبت سوژه با جهان مدرن تعیین نشده باقی مانده باشد در مسئله هویت‌یابی در سرگردانی و تردید خواهد بود.

کتاب‌نامه

- آرمند، حسین (۱۳۹۲)، *امکان و مکانیسم سوژگی و انقلاب در فلسفه سیاسی متأخر: مقایسه هریرت مارکوزه «مکتب فرانکفورت»، میشل فوکو «پست‌مدرن»، اسلاوی ژیژک «چپ متأخر»*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، به راهنمایی مهدی براتعلی‌پور، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی.
- آبراهامیان، پروانه (۱۳۹۵)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی.
- اتابکی، تورج و اریک یان زورکر (۱۳۸۵)، *تجدد آمرانه: جامعه و دولت در عصر رضاشاه*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.

نسبت سوژه و ساختار و بازاندیشی در گفتمان‌های هویتی ... (ویدا یاقوتی و دیگران) ۱۷۹

احمدی، حمید (۱۳۸۳)، *ایران: قومیت، هویت، و ملیت*، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی. اسماعیلی، حمیدرضا (۱۳۸۸)، «فرهنگ سیاسی حاکم در دوره پهلوی»، *فصلنامه مطالعات تاریخی*، ش ۲۶، ۲۷-۶۵.

اکبری، محمدعلی و رضا بیگللو (۱۳۹۰)، «پهلویسم: ایدئولوژی رسمی دولت محمدرضا پهلوی در دهه‌های ۱۳۴۰-۱۳۵۰»، *فصلنامه گنجینه اسناد*، س ۲۱، دفتر چهارم، ۶-۲۴.

بشریه، حسین (۱۳۷۴)، *جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران: نی.

بیات، آصف (بی تا)، *زندگی همچون سیاست: چگونه مردم خاورمیانه را تغییر می‌دهند*، ترجمه فاطمه صادقی (بی تا).

بیل، جیمز (۱۳۷۱)، *عقاب و شین: تراژدی روابط ایران و آمریکا*، ترجمه مهوش غلامی، تهران: کوبه.

پرنودش، پوریا (۱۳۹۷)، *رخداد، سوژه، و حقیقت در اندیشه سیاسی آلن بدیو*، تهران: تیسلا.

تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۷)، «غیریت، هویت، و انقلاب، شکل‌گیری گفتمان انقلابی در ایران»، *فصلنامه علمی - پژوهشی متین*، ش ۱، ۸۳-۱۰۵.

تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۳)، *گفتمان، پادگفتمان، و سیاست*، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۹)، «روشنفکر ایرانی و معمای هویت ملی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، س ۲، ش ۵. تاجیک، محمدرضا و پریسا شکورزاده (۱۳۹۸)، «تأملی بر امکان سوژه سیاسی با توجه به نظریه ارنستو لاکلاو»، *فصلنامه رهیافت‌های سیاسی بین‌المللی*، دوره ۱۰، ش ۳.

تورن، آلن (۱۳۹۸)، *برابری و تفاوت: آیا می‌توانیم با هم زندگی کنیم*، ترجمه سلمان صادقی‌زاده، تهران: ثالث.

تورن، آلن (۱۳۹۹)، *دموکراسی چیست؟*، ترجمه سلمان صادقی‌زاده، تهران: ثالث.

تورن، آلن (۱۴۰۰)، *بازگشت کنشگر: نظریه اجتماعی در جامعه پسا صنعتی*، ترجمه سلمان صادقی‌زاده، تهران: ثالث.

جلایی‌پور، محمدرضا و جمال محمدی (۱۳۸۷)، *نظریه‌های متأخر جامعه‌شناسی*، تهران: نی.

جنکینز، ریچارد (۱۳۸۱)، *هویت اجتماعی*، ترجمه تورج یاراحمدی، تهران: شیرازه.

جهانبگلو، رامین و جمشید بهنام (۱۳۸۶)، *تمدن و تجدد*، تهران: مرکز.

حسینی، سید صدرا (۱۳۹۲)، *بررسی سوژه و عاملیت در اندیشه فوکو*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، به راهنمایی سیدحسین اطهری، دانشکده علوم اداری و اقتصادی، دانشگاه فردوسی مشهد.

حقیقت، سیدصادق (۱۳۸۶)، «از ساختارگرایی تا پساساختارگرایی»، *فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی*، دوره ۱۳، ش ۵۱، ۹۱-۱۱۰.

- خلیلی، محسن (۱۳۸۷)، «بازنمایی خودی - دیگری در گزارش‌های تاریخی روزگار قاجار»، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، س ۲۳، ش ۱، پیاپی ۲۵۴، ۱۸۲-۲۰۳.
- رجایی، فرهنگ (۱۳۸۳)، *مشکله هویت ایرانیان امروز: ایفای نقش در عصر یک تمدن و چند فرهنگ*، تهران: نی.
- رضایی پناه، امیر و رجب ایزدی (۱۳۹۲)، «ریشه‌یابی گفتمان پهلوی یکم در آرای متجددین عصر مشروطه»، فصلنامه جستارهای تاریخی، س ۴، ش ۲، ۲۵-۶۲.
- زریزی، رضا (۱۳۸۴)، «تجددگرایی و هویت ایرانی در عصر پهلوی»، ماهنامه زمانه، س ۴، ش ۴، ۲۴-۲۹.
- زیباکلام، صادق (۱۳۹۷)، *ما چگونه ما شدیم*، تهران: روزنه.
- زیمیل، گئورگ (۱۳۹۹)، *فلسفه پول*، ترجمه جواد گنجی و صالح نجفی، تهران: مرکز.
- سلطانی، علی اصغر (۱۳۸۴)، *قدرت، گفتمان، و زبان سازوکارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران*، تهران: نی.
- شایگان، داریوش (۱۳۹۷)، *افسون‌زدگی جدید: هویت چهل تیکه و تفکر سیار*، ترجمه فاطمه ولیانی، تهران: فروزان.
- شرفی، محمدرضا (۱۳۸۱)، *جوان و بحران هویت*، تهران: سروش.
- عضدانلو، حمید (۱۳۸۰)، *گفتمان و جامعه*، تهران: نی.
- فرکلاف، نورمن (۱۳۷۹)، *تحلیل انتقادی گفتمان*، گروه مترجمان، تهران: مرکز مطالعات و تحقیق رسانه‌ها.
- فی، برایان (۱۳۹۳)، *فلسفه امروزی علوم اجتماعی: با نگرش چندفرهنگی*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.
- کلانتری، محمد و دیگران (۱۳۹۴)، «جایگاه غیریت‌سازی در ایجاد پادگفتمان جنبش مشروطه و تأثیر آن بر توسعه سیاسی ایران»، فصلنامه مطالعات سیاسی، س ۸، ش ۲۸، ۱-۲۲.
- مرشدی‌زاد، علی (۱۳۸۹)، «هویت و تاریخ»، کتاب *ماه تاریخ و جغرافیا*، ش ۱۴۴، ۲۷-۳۱.
- مک دانل، دایان (۱۳۸۰)، *مقدمه‌ای بر نظریه گفتمان*، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران: گفتمان.
- میرمحمدی، داوود (۱۳۸۳)، *گفتارهایی درباره هویت ملی در ایران*، تهران: تمدن ایرانی.
- نبوی، سیدعبدالمیر و فیروزه رادفر (۱۳۹۳)، «تحلیل گفتمانی تأثیر فرهنگ سیاسی بر روابط خارجی ایران در دوره پهلوی دوم (۱۳۳۲-۱۳۴۲)»، فصلنامه دانش سیاست، س ۱۰، ش ۱۹، ۱۳۵-۱۵۴.
- نظری، علی اشرف (۱۳۸۶)، «هویت مدرن و ظهور گفتمان مدرن در ایران»، فصلنامه مطالعات ملی، س ۸، ش ۴، ۳۰-۵۴.
- نظری، علی اشرف (۱۳۹۰)، *مدرنیته و هویت سیاسی در ایران*، تهران: میزان.

نسبت سوزه و ساختار و بازاندیشی در گفتمان‌های هویتی ... (ویدا یاقوتی و دیگران) ۱۸۱

نظری، علی‌اشرف و بهاره سازمند (۱۳۸۶)، *گفتمان، هویت، و انقلاب اسلامی*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

هال، استوارت (۱۳۸۶)، *غرب و بقیه: گفتمان و قدرت*، ترجمه محمود متحد، تهران: آگه.

یورگنسن، ماریان و لوئیز فیلیپس (۱۳۸۹)، *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نی.

Anderson, Benedict (1983), *Imagined Communities*, London: Verso.

Bakhash, Shaul (1989), "Historical Setting", in: *Iran: A Country Study*, Fourth ed., Washington: Library of congress.

Calhoun, C. (1994), *Social Theory and the Politics of Identity*, London: Blackwell.

Connoly, W. (2002), *Identity/ Difference*, University of Minnesota Press.

Mansfield, N. (2000), *Subjectivity: Theories of the self from Freud to Haraway*, National Library of Australia: Allen & Unwin

Mouffe, Ch. (2018), *For a Left Populism*, London, New York: Verso.

Thide, P. Leslie (2003), *Thinking Politics*, Second Edition, Chatham House of Publishers.

Weedon, C. (2004), *Identity and Culture: Narratives of Difference and Belonging*, Berkshire: Open University Press